



## علم پیامبر و امام

### در تفسیر «من وحی القرآن»\*

حسن رهبری

کارشناس ارشد مدیریت

#### چکیده:

علم پیامبر و امام که در علم کلام اسلامی اصطلاحاً «علم امام» گفته می‌شود، هرچند از مقولاتی است که بیشتر دانشمندان و متکلمان اسلامی، اعتقاد بدان را از ضروریات دینی به شمار نمی‌آورند، ولی در مجامع علمی و محافل مذهبی شیعه، گاه همچون ضروریات دینی، مورد بحث و گفتگو بوده و چه بسا که در قرون اخیر، حوزه‌های علمیه را با چالش مواجه نموده و گرایش‌های فکری ناهمسانی را به وجود آورده است؛ چنانچه گاه برخی را چاره‌ای جز سکوت یا احتیاط و همگرایی نبوده است.

حال با وجود چنین جوّی، سید محمد حسین فضل‌الله - صاحب تفسیر «من وحی القرآن» - سکوت را در این مقوله جایز ندانسته و آنجا که تفسیر آیات اقتضای بحث را داشته، با جرأت قلمی و رویکرد قرآنی، بدان پرداخته است. اما اینکه وی دارای چه مطالبی در این زمینه بوده و در میان اصحاب نظر در زمره کدام گرایش فکری قرار می‌گیرد و دارای کدامین برجستگی‌های فکری در آن است، مطلبی است که در این جستار به دنبال آن خواهیم بود.

#### کلیدواژه‌ها

فضل‌الله/ من وحی القرآن/ علم غیب/ علم پیامبر/ علم امام/ غلو

## پیش‌گفتار

پیامبران و امامان علیهم‌السلام حلقه ارتباط انسان با فراسوی طبیعت و آموزگاران قوانین خداوند برای بشریت‌اند. آنان انسان‌های برتری هستند که با هویت‌نامه‌ای از جانب خداوند به‌سوی بشر مأموریت یافته‌اند. ناآشنایی با آنان، انسان را گرفتار مدعیان دروغین نبوت و امامت نموده و هلاکت و نابودی دنیا و آخرت را موجب می‌گردد. بدین لحاظ پیامبرشناسی در اسلام، به‌خصوص در مکتب تشیع، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در پی آن، امام‌شناسی است که اگر کسی بمیرد و امام خود را نشناسد، با مرگ جاهلیت، مرده است. (کلینی، ۳۲/۳)

برای پیامبرشناسی و امام‌شناسی، شناخت ویژگی‌های آنان، نخستین و مهم‌ترین است. برگزیدگی از جانب خداوند متعال، داشتن عصمت و داشتن علم لدنی، از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک آنان به شمار می‌رود. این برجستگی‌ها و خصوصیات منحصر به فرد است که اعتماد انسان را به آن مردان الهی جلب نموده و حقانیت آنان را به اثبات می‌رساند. در میان ویژگی‌های گفته شده، میزان علم پیامبران و امامان و میزان آشنایی و تسلط آنان به علم غیب، بحث‌انگیزترین موضوعی است که دانشمندان، مفسران و متکلمان اسلامی - به‌ویژه شیعه - را به خود مشغول داشته و قرائت‌های گوناگونی را پدید آورده است.

برخی علم غیب در پیامبر و امام را نامحدود و برخی دیگر محدود شمرده‌اند. شماری علم غیب در آنان را حضوری<sup>۱</sup> و لدنی<sup>۲</sup>، و شماری دیگر حصولی<sup>۳</sup> و اکتسابی دانسته‌اند. بعضی ظهور غیب برای آنان را منوط به اراده خداوند متعال و بعضی دیگر منوط به اراده شخص معصوم کرده‌اند؛ و دیگر دیدگاه‌هایی که پس از تعریف علم غیب در لغت، قرآن و روایات، بدان خواهیم پرداخت.

## چیستی غیب

ابن مسعود و جمعی از صحابه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیر «غیب» گفته‌اند: «ماغاب عن العباد علمه». (صدر المتألهین، ۱۱۲/۲)؛ آنچه دانش آن از مردم مخفی است، غیب گفته می‌شود.

راغب در مفردات می‌نویسد:

«غیب مفهومی در برابر شهادت است. شهادت دریافت چیزی با چشم ظاهری یا با چشم دل است و غیب، به هر چیزی که از دایره حس و مشاهده بیرون باشد، گفته می‌شود.» (راغب اصفهانی، ۲۷۴/)

## کاربرد غیب در قرآن

فقیه دامغانی با توجه به مفهوم غیب در آیات قرآنی، یازده مورد را با شواهد قرآنی آورده است که عبارت‌اند از: مبدأ و معاد، تاریکی، مرگ نامحسوس حضرت سلیمان، زمان مرگ، زمان بارش باران، لوح محفوظ، شرف و دارایی، نزول عذاب، ظن و گمان، امور پنهانی، و وحی. (فقیه دامغانی، ۵۸۸-۵۹۱)

اما به نظر می‌رسد آن لغت‌شناس نامی قرآن به علت نبود کشف آیات، همه موارد غیب در قرآن را متذکر نشده است. از این رو با استفاده از جستجوی ایشان و دیگر مفسران قرآن، موارد غیب به شرح زیر از قرآن قابل استخراج است:

۱- مبدأ و معاد: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (بقره/۲) «تقوایندگان، کسانی هستند که به غیب (خدا و قیامت) ایمان می‌آورند.»

۲- تاریکی: ﴿وَالْقُوَّةَ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ﴾ (یوسف/۱۰) «یوسف را برادرانش در تاریکی چاه انداختند.»

۳- اسرار و قوانین نهفته در طبیعت: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ (اعراف/۱۸۸) «اگر غیب (قوانین نهفته در جهان هستی، یا زمان مرگم را) می‌دانستم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم.»

۴- لوح محفوظ: ﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ﴾ (طور/۴۱) «آیا اسرار غیب (لوح محفوظ) نزد آنهاست و از روی آن می‌نویسند؟»

۵- زمان نزول عذاب الهی: ﴿...عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (جن/۲۶) «دانای غیب (زمان نزول عذاب) اوست؛ و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد.»

۶- ظن و گمان: ﴿...وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (سبأ/۵۳) «کافران، حقایق را قبل از نزول عذاب، دروغ می‌پنداشتند.»

﴿... رَجْمًا بِالْغَيْبِ﴾ (کهف/۲۲) «(آنان در تعداد نفرات اصحاب کهف) گمانه زنی می کنند و ناآگانه سخن می گویند.»

۷- وحی: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ (تکویر/۲۴) «و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد.»

۸- معجزه: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾ (یونس/۲۰) «می گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او فرود نمی آید؟ بگو: غیب (معجزه) تنها برای خداست (به اراده او بستگی دارد).»

۹- رویدادهای گذشتگان: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ (آل عمران/۴۴؛ هود/۴۹) «تاریخ گذشتگان از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم.»

۱۰- پنهان و خلوت (آشکار برای خود اقدام کننده، اما غیب برای دیگران): ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ (انعام/۷۳) «خداوند به کارهای پنهانی و آشکار آگاه است.» ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ (توبه/۷۸) «آیا نمی دانستند که خداوند، اسرار و سخنان درگوشی آنها را می داند، و او دانای همه پنهان کاری هاست.»

۱۱- اسرار خانوادگی: ﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ (نسا/۳۴) «زنان صالح، زنانی متواضع هستند که در غیاب شوهر، اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند.»

۱۲- آنچه در دل‌ها می گذرد: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ الْغَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (فاطر/۳۸) «خداوند از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه است و آنچه را در درون دل‌هاست، می داند.»

۱۳- دانش‌های خارج از ظرفیت و محاسبات انسانی: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ رِزْقٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَاتٍ الْأَرْضِ﴾ (انعام/۵۹) «کلیدهای غیب تنها نزد خداست و جز او کسی آنها را نمی داند. او آنچه را در خشکی و دریاست می داند. هیچ برگی نمی افتد، مگر اینکه از آن آگاه است؛ و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین (از او پوشیده نیست).»

۱۴- قیامت: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ (نحل/۷۷) «غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص خداست؛ و امر قیامت درست همانند چشم بر هم زدن، یا از آن هم نزدیک تر است.»



- ۱۵- بهشت: ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ (مریم/۶۱) «وارد باغ‌های جاودانی بشوند که خداوند رحمان بندگان را به آن وعده داده بود؛ مسلماً وعده خدا (بهشت) تحقق یافتنی است.»
- ۱۶- زمان و مکان نزول باران: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ﴾ (لقمان/۳۴) «علم قیامت تنها نزد خداوند است؛ و اوست که باران فرو می‌فرستد.»
- ۱۷- آنچه در شکم مادران است: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ (همان) «و اوست که آنچه را در رحم‌هاست می‌داند.»
- ۱۸- پیش آمدها: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾ (همان) «کسی (جز او) نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد.»
- ۱۹- محل مرگ: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...﴾ (همان) «هیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد؛ ولی خداوند بدان داناست.»
- ۲۰- حقیقت روح: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (اسراء/۸۵) «از تو درباره روح می‌پرسند؛ بگو: کار پروردگار من است.»
- اینها همه از جمله امور غیبی‌اند که در قرآن مخصوص خداوند متعال معرفی شده‌اند؛ هرچند در پنج آیه اخیر با کلمه غیب همراه نمی‌باشند. با توجه به آیات قرآنی که در بالا آورده شد، می‌توان غیب را در سه گروه به ترتیب زیر طبقه‌بندی کرد:

## اقسام غیب

### ۱. غیب عام

انسان در زندگی خود همواره از درون و برون در محاصره غیب‌ها قرار دارد. بسیاری از آنها موقتی است و با گذشت لحظه‌ای، زمانی، برداشته شدن حجابی و یا با استفاده از ابزار لازم، هویدا شده و از غیب بودن درمی‌آیند، و بسیاری دیگر نیز هستند که همچنان نامعلوم و ناپیدا باقی می‌مانند، در حالی که انسان قابلیت کشف آنها را دارا می‌باشد.

برای انسان، تاریکی پرده‌ای است که مانع از دیدن اشیاء شده و غیبت چیزی را سبب می‌شود، اما هنگامی که چراغی افروخته شد یا هوا روشن گردید، آن چیز ظاهر شده و دیگر مفهوم غیب از آن برچیده می‌شود.

محتوای کتاب و نوشته‌ای که پیش روی انسان است، غیب نیست، اما برای کسی که خواندن نمی‌داند، جنبه غیب دارد. سوادآموزی، ابزاری است که آن غیب را به شهود تبدیل می‌نماید.

اختراعات و اکتشافات که همان کشف قوانین و سنت‌های موجود - اما پنهان - در جهان طبیعت می‌باشد، تا زمانی که توسط دانشمندان مورد تحقیق و آزمایش‌های مختلف قرار نگرفته و به قوانین و پیچیدگی‌های آن آگاهی حاصل نشده است، غیب اطلاق می‌شود. همچنین گمشده‌ها تا زمانی که پیدا نشده‌اند، برای انسان به منزله غیب‌اند.

پرده، دیوار، بُعد مسافت، بی‌سوادی، جهالت در مسئله‌ای و امثال اینها از عوامل غیب عمومی است که همگان به نوعی درگیر آن می‌باشند. انسان هرچه بکوشد تا عوامل غیب عمومی را از سر راه خود برداشته و به ناشناخته‌هایش دست بیابد، باز با بی‌شماری از ناشناخته‌ها و نادیدنی‌های دیگری روبرو خواهد شد؛ زیرا سنت الهی و مدار عالم بر شالوده غیب و شهود بنیان نهاده شده است.

خدا خود بزرگ‌ترین غیبی است که اسباب شناخت و معرفتش در وجود همگان به ودیعت نهاده شده است؛ اما ﴿فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره/۸۸).

### نمونه‌های قرآنی از غیب عام

۱-۱) حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ زمانی که از کارگزاران خود سان می‌دید، متوجه شد که هُدُود در میان آن جمع نیست؛ فرمود: ﴿مَالِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾ (نمل/۲۰) «چرا هدهد را نمی‌بینم، یا اینکه او از غایبان است؟»

غیب بودن هدهد در اینجا به مفهوم خارج شدن او از دیدرس حضرت سلیمان بوده است که پس از مدتی با رسیدن هدهد و بیان علت غیبتش، مسئله منتفی می‌شود.



۱-۲) تاریکی از عوامل غیب است که قرآن در داستان حضرت یوسف بدان اشاره کرده است: ﴿وَأَلْقَاهُ فِي غِيَابَةِ الْبُجْبِ﴾ (یوسف/۱۰) «یکی از برادران یوسف گفت: او را در نهانگاه چاه بیفکنید!»  
 با قرار گرفتن یوسف در ته چاه، موضوع برای یوسف و برادران او کاملاً مشهود است، اما برای دیگران جنبه غیب را داشته است تا آن‌گاه که توسط رهگذرانی کشف می‌شود.

### ۲. غیب خاص

بسا مسائلی نهفته و اسرار ناشناخته هستی در لوح محفوظ و در خزاین غیبی الهی که اراده خداوندی بنا به مصالحی بر افشای جزئیاتی از آن و تا آنجا که در ظرفیت درک بشری بوده، در اختیار انسان‌های مقرب در گاهش قرار داده است.

#### نمونه‌های قرآنی از غیب خاص

۱-۲) ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (حجر/۲۱) «خزائن همه چیز تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.»  
 ۲-۲) ﴿... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (آل عمران/۱۷۹) «... و [نیز] چنین نبود که خداوند شما را از اسرار غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان فرستادگان خویش هر کس را بخواهد (برای آگاهی از آن) برمی‌گزیند [و قسمتی از اسرار نهان را در اختیار او می‌گذارد تا به اطلاع شما برساند].»  
 ۲-۳) ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۸۵) «از تو درباره روح می‌پرسند؛ بگو: روح، کار پروردگار من است؛ و شما از دانش آن جز اندکی داده نشده‌اید.»

### ۳. غیب اخص

چنان که گفتیم، تشکیلات آفرینش، سراسر غرق در اسرار و غیب است. برخی از آنها با ابزار و دانشی که خداوند در اختیار بشر نهاده، قابل کشف و شهود می‌باشد. برخی دیگر تنها برای ابرار و مقربان درگاه الهی که از دانش خدادادی برخوردارند، قابل درک و تشخیص می‌باشد. در این میان چه بسا اسرار و غیب‌هایی

که خارج از ظرفیت درک بشری بوده و در خزینه علم خداوندی و در لوح محفوظ همواره مستور می‌باشد و جز حضرت حق، کسی را از آن آگاهی نیست.

### شواهد قرآنی از غیبِ اخصّ

- ۳-۱ ﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...﴾ (انعام/۵۹) «کلیدهای غیب نزد خداوند است. هیچ کس جز او بر آنها آگاهی ندارد.»
- ۳-۲ ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (نمل/۶۵) «بگو از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، کسی جز خدا غیب نمی‌داند؛ همچنین آگاهی ندارند که چه وقت برانگیخته خواهند شد!»
- ۳-۳ ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (سجده/۱۷) «هیچ کس نمی‌داند چه پادشاه‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌هاست، برای آنان نهفته شده است.»
- ۳-۴ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي...﴾ (اعراف/۱۸۷) «ای پیامبر! از تو درباره هنگامه قیامت می‌پرسند؛ بگو: علم آن تنها در پیش پروردگار من است.»
- علامه طباطبایی اقسام غیب را در غیب نسبی و غیب مطلق خلاصه کرده است. ایشان غیب‌هایی را که به عالم شهود وارد شده و یا متعلق علم ما قرار گرفته‌اند، غیب نسبی، و غیب‌هایی را که از مرحله شهادت خارج‌اند، غیب مطلق نام نهاده است. (طباطبایی، ۱۲۵/۷-۱۲۶)

### علم پیامبر و امام از دیدگاه دانشمندان مسلمان

گرایش‌های فکری موجود در این موضوع را با اجمال می‌توان در سه گرایش زیر خلاصه کرد:

- الف) باورمندان به علم پیامبر و امام در محدوده نیازهای دینی و رسالتی
- ب) باورمندان به علم گسترده و نامحدود پیامبر و امام
- ج) تردید کنندگان در محدود بودن و نامحدود بودن علم پیامبر و امام



الف) باورمندان به علم پیامبر و امام در محدوده نیازهای تبلیغی و رسالتی

دیدگاه برخی از عالمان شیعی را در این زمینه، در ذیل مشاهده می‌کنید:

۱. شیخ مفید (م ۴۱۳ق): شیخ مفید که از نخستین تدوین‌کنندگان اعتقادات اسلامی و سلسله جنبان نهضت فکری در جهان شیعی است، بر این باور است که: «إن الأئمة من آل محمد قد كانوا يعرفون ضمائر بعض العباد و يعرفون ما يكون قبل كونه و ليس بواجب في صفاتهم و لا شرطاً في إمامتهم ... و ليس ذلك بواجب عقلاً ... فأما اطلاق القول عليهم بأنهم يعلمون الغيب فهو منكر بين الفساد لأن الوصف بذلك انما يستحقه من علم الأشياء بنفسه و هذا لا يكون الا لله عزوجل و على قولی هذا جماعة اهل الإمامة إلا من شذ عنهم من المفوضة و من انتمى إليهم من الغلاة.» (شیخ مفید، اوائل المقالات، / ۳۸)

«امامان عليهم السلام گاهی از دل برخی از مردم خبر داشتند و رویدادها را پیش از وقوع می‌دانستند، ولی این از ویژگی‌های ضروری و از شرایط امامت ائمه نمی‌باشد؛ بلکه بدین وسیله خداوند آنان را گرامی داشته و داناترین مردم قرار داده است تا وسیله پیروی و اطاعت از آنان باشد. اما شایسته نیست به کسانی که علم آنان به وسیله دیگری آموزش داده شده یا افاضه گردیده است، عالم به غیب گفته شود؛ زیرا صفت عالم به غیب سزاوار کسی است که ذاتاً و بدون استمداد از دیگری به حقایق امور و جهان هستی دانا و آشنا باشد. این سخن، دیدگاه بسیاری از علمای شیعه است، مگر تعداد کمی از مفوضه و کسانی که غلو کنندگان که به آنان پیوسته‌اند.»

بیان شیخ مفید زمانی بیشتر آشکار می‌شود که سخنان دیگر او را هم بدان بیفزاییم. ایشان سخن خود را چنین ادامه می‌دهد:

«آگاهی امامان به همه فنون و زبان‌ها ناشدنی نیست، ولی از نظر عقل و قیاس، اعتقاد بدان واجب نیست. خبرهایی از افراد مورد اعتمادی رسیده که امامان عليهم السلام از این مسائل آگاهی داشتند. در صورت صحیح بودن آنها، موضوع قطعیت خواهد داشت، ولی قطعیت آن از نظر من مورد تردید است... مفوضه و غلات موافق این سخنان‌اند.» (همان، / ۳۷)

شیخ مفید در کتاب «مسائل العکبریه» در پاسخ به این پرسش‌ها که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود آگاهی از کشته شدنش به سوی مسجد رفت؟ چرا امام حسین علیه السلام با آگاهی از بی‌وفایی و کمک نکردن مردم کوفه و کشته شدنش به سوی کوفه حرکت کرد؟ چرا امام حسن علیه السلام ...؟ و ... چنین پاسخ می‌گوید:

«هرگز علمای شیعه اجماع نکرده‌اند که امام همه حوادث آینده را بدون استثنا می‌داند و اگر کسی بگوید امام همه حوادث را بدون استثنا می‌داند، این را قبول نداریم و گوینده آن را که سخن بدون دلیلی می‌گوید، تصدیق نمی‌کنیم... . آری! امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً از کشته شدنش خبر داشت و قاتل خود را می‌شناخت، ولی از زمان دقیق مرگش آگاه نبود؛ همچنین امام حسین علیه السلام و...» (مجلسی، ۲۵۷/۴۲)

ایشان در کتاب «الفصول المختاره» که از مناظره خود با دانشمند معتزلی گزارش می‌دهد، با این سؤال مواجه می‌شود که امام عصر [به نظر شما از ترس دشمنان، در پرده غیبت به سر می‌برد] آیا از شما هم که دشمن او نیستید، می‌ترسد؟ و اگر نمی‌ترسد، چرا برای شما ظاهر نمی‌شود تا مشکلاتتان را زدوده و احترام و نامتان را بلند دارد؟ شیخ چنین پاسخ می‌دهد:

«اگر باورم بر این بود که امام از درون انسان‌ها آگاه است و چیزی از اسرار درونی بر او پوشیده نیست، آگاهی ایشان از درون خودم را هم می‌پذیرفتم؛ ولی چنین باوری نداشته و ندارم.

علم امام همانند علم بشری در چهارچوب ظواهر است و آگاهی او از اسرار و نهان‌ها، منوط به اطلاع‌رسانی از سوی خداوند یا پیامبر اسلام یا رؤیای صادق و همانند آنهاست.» (شیخ مفید، الفصول المختاره، ۷۰/۱)

سخنان شیخ مفید حاوی نکات زیر است:

۱- امامان علیهم السلام از دانش فوق بشری برخوردارند، ولی این به مفهوم آگاهی آنان از همه حوادث و مسائل نیست.



- ۲- امامان علیهم السلام دارای علم غیب نیستند؛ زیرا علم غیب عبارت است از دانش ذاتی و احاطه کامل به تمام پدیده‌های هستی، که جز خداوند، کسی را یارای داشتن آن نیست.
- ۳- امامان علیهم السلام دارای علم غیب نیستند؛ زیرا علمی که از جانب خداوند اخذ شود، علم اکتسابی است و بدان علم غیب نمی‌گویند.
- ۴- علم امام اکتسابی است، نه ذاتی.
- ۵- آگاهی امام از علوم غیبی منوط به اراده خداوند است، نه شخص امام.
- ۶- امامان علیهم السلام در مواردی از درون افراد و یا برخی از رویدادهای آینده اطلاع داده‌اند، ولی این کار به مفهوم آگاهی امام از درون همگان نیست.
- ۷- آگاهی از امور غیبی از شرایط و صفات امامت نیست.
- ۸- صحت روایات رسیده در علم امام برای شیخ مفید ثابت نیست.
- ۹- دیدگاهی که شیخ مفید در علم امام مطرح می‌کند، دیدگاه بسیاری از علمای معاصر ایشان است.
- ۱۰- کسانی که خارج از این اعتقاد را دارند، در ردیف غالیان قرار می‌گیرند.

۲. سیدمرتضی (م ۴۳۶ق): سیدمرتضی از شاگردان تیزهوش و از دست‌پروردگان مشهور شیخ مفید است. مطالبی که از او در این باره به دستمان رسیده، حاکی از همفکری او با استاد خود در مسئله علم پیامبر و امام است.

در عصر او قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق) کتابی به نام «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» نوشته و در بخش پایانی آن به‌طور گسترده‌ای به مسئله امامت پرداخته است. او در این کتاب اعتقادات شیعه و برخی احتجاجات را که در آن روز در موضوع امامت شایع بوده، مورد نقد و رد قرار داده است.

سید مرتضی سکوت را در مقابل تخطئه موضوع امامت جایز ندانسته و کتاب «الشافی فی الامامه» را در رد سخنان عبدالجبار معتزلی نگاشته است. گزینه‌هایی از مطالب آن را که شاهد گفتار ما در این جستار است، در زیر می‌خوانیم:

«معاذ الله که بگوییم واجب است امام همه علوم را بداند. آری، علومی را که لازمه زمامداری است و نیز احکام شرعی را باید بداند، ولی علم غیب نه لازمه زمامداری است و نه مربوط به احکام شرعی است. پس لازم نیست امام غیب بداند.» (سید مرتضی، الشافی، ۱۸۸/)

ایشان در پاسخ به سؤالی می‌گویند:

«ما آگاهی امام را در مسائلی که خارج از حوزه ریاست و احکام شرعی بوده و در مواردی که با اعلیت و حق تقدم ایشان در جامعه منافات ندارد، لازم نمی‌دانیم، ... اما در مقام قضاوت میان صنعتگرانی که شکایت پیش امام می‌برند، وظیفه امام آن است که مسئله را به کارشناسان ذی ربط ارجاع داده و مطابق نظر آنان داوری نماید...؛ البته در میان دانشمندان ما افرادی معتقدند که امام مبلّغ جراحاتی را که دیه آنها در شرع مشخص نیست، می‌داند و روایاتی در این باره آورده‌اند، ولی ما بر مطالبی که در ابتدا گفتیم، اعتماد داریم.» (همان، ۳۲۵/)

آن بزرگوار در پاسخ به ایراد دیگری به شیعه می‌نویسد:

«می‌گویند: بنا به دیدگاه شیعه، امامان باید در مقام داوری، از باطن افراد و تمام صنایع و حرفه‌ها خبر داشته باشند تا بتوانند قضاوت درست انجام داده و موجب ترضیع حقوق صاحبان حق نگردند. از آنان باید پرسید: آیا بر اساس احکام اسلامی، آگاهی از بواطن امور، معیار قضاوت شرعی است تا امام را مکلف به آن بدانیم؟ یعنی آنچه ملاک قضاوت شرعی است، همان داوری بر مبنای ظواهر و شواهد است، نه آگاهی از بواطن افراد، هرچند که حکم صادر شده مطابق با واقعیت نباشد. اعتقاد ما غیر از این نیست.» (همان، ۷۵/)

سیدمرتضی سپس در قالب پاسخ به سؤال دیگری ضمن تردید در حجیت خبر واحد، در مورد زمان اعطای علوم لازم در امامت برای امام چنین می‌نویسد:

«... لِأَنَّ لَمْ نَوْجِبْ كَوْنَ الْإِمَامِ عَالِماً بِجَمِيعِ الدِّينِ مِنْ لَدُنْ خَلْقِهِ وَ كَمَالِ عَقْلِهِ وَ  
 إِنَّمَا نَوْجِبُهُ فِي الْحَالِ الَّتِي يَكُونُ أَمَاماً.» (همان، ۳۲۶/)

«ما آگاهی امام به همه احکام دین و کمال عقل ایشان را از زمان تولد لازم



نمی‌دانیم، بلکه آن را لازمه دوران امامتش می‌دانیم.»

ایشان در جایی دیگر می‌نویسند:

«امام حسین علیه السلام در پیش‌بینی خود، گمان فریب‌کاری برخی از مردم را نمی‌داد و

ناتوانی اهل حق را از یاری‌رسانی‌اش حدس نمی‌زد.» (همان، / ۱۷۸)

از سخنان سید مرتضی علاوه بر نکاتی که از سخنان شیخ مفید مستفاد بود، به وضوح، نکات زیر قابل دریافت می‌باشد:

- ۱- گستره آگاهی امام محدود به نیازهای دینی جامعه و نیازهای ریاستی آنان است.
- ۲- آگاهی امام در حوزه وظایف خود به قدری است که هیچ‌وقت مانع از حق تقدم ایشان در جامعه نگردد.
- ۳- وظیفه امام در مسائل فنی و کشف جرایم و امثال آن، رجوع به افراد خبره و کارشناسان است؛ و ملاک داوری او در قضاوت‌ها همانا شهود و نظر کارشناسان ذی‌ربط می‌باشد.
- ۴- شناخت امام از باطن انسان‌ها مربوط به حوزه امامت و احکام شرعی نیست.
- ۵- بی‌اعتمادی سید به خبر واحد.
- ۶- بی‌اطلاعی امام حسین علیه السلام از وضعیت کوفه و میزان وفاداری اهالی آن.

۳. **کراجکی (م ۴۴۹ق):** خداوند بسیاری از اسرار غیبی و رویدادهای آینده را به قدری که صلاح دانسته، به امامان علیهم السلام آموخته است؛ نه بیشتر. امامان از همه اسرار درونی انسان‌ها و دیگر امور غیبی همیشه آگاه نیستند، و به همه آنچه خدا آگاه است، احاطه ندارند. (کراجکی، ۲۴۵/۱)

۴. **شیخ طوسی (م ۴۸۰ق):** شیخ طوسی پس از سید مرتضی، ریاست علمی و معنوی شیعه را به‌ویژه در علم فقه و کلام بر عهده داشته و با تدوین کتاب‌های گوناگونی در علوم اسلامی، بیشترین نقش را در پایه‌گذاری و نظام‌بخشی اعتقادات شیعی ایفا نموده است.

همفکری و همگرایی او با سید مرتضی در موضوع علم امام، به تلخیص و تنظیم مجدد کتاب «الشافی» توسط شیخ طوسی می‌انجامد تا مورد استفاده همگان قرار گیرد. شیخ در تأیید دیدگاه استادش سید مرتضی در مقدمه آن کتاب می‌نویسد: «من کتاب شریف سید مرتضی را مشتمل بر مسائل مهم امامت و محتوی ادله مورد اعتماد اصحابمان دیده‌ام. او در این کتاب به اوج قله رسیده و هرکس در این موضوع چیزی نوشته، از او اخذ و اقتباس کرده و به ساحت او فرود آمده است ...» (محقق، [مجموعه مقالات] هزاره شیخ طوسی، / ۴۸۳)

در آن کتاب، مطالب زیر نیز به چشم می‌خورد:

«ما لازم نمی‌دانیم امام غیر از احکام، چیزهای دیگر را که مربوط به احکام شرعی نیست، بدانند.» (طوسی، تلخیص الشافی، / ۲۵۲)

«امام حسین علیه السلام نمی‌دانست در این سفر [مدینه تا کربلا] کشته می‌شود.» (همان، / ۱۸۲-۱۸۸)

در تفسیر تبیان شیخ نیز این مطالب جلب توجه می‌کند. وی در تفسیر آیه ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...﴾ (هود/۳۱) می‌نویسد:

«یعنی من از علم‌هایی که مخصوص خداوند متعال است، با خبر نیستم...؛ همانا به اندازه‌ای می‌دانم که پروردگارم درباره قیامت، بهشت، جهنم و دیگر چیزها برایم آموخته است. ادعای فرشته بودن هم ندارم؛ زیرا انسانی هستم که نیاکان مرا می‌شناسید؛ و آنچه فرشتگان توان انجام آن را دارند، من ندارم.» (طوسی، التبیان، / ۱۴۱/۴)

و در تفسیر آیه ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ (اعراف/۱۸۸) می‌نویسد:

«یعنی اینکه اگر آگاه به علم غیب بودم، همانا می‌دانستم که در آینده از تجارات چه چیز سودمند و چه چیز زیان‌آور است؛ پس از چیزهایی که سودآورند می‌خریدم و از زیان‌ده‌ها پرهیز می‌کردم؛ و بدین طریق اموال و خیراتم را می‌افزودم.» (همان، / ۵/۵۰)



شیخ طوسی همانند سید مرتضی بر این باور است که:  
- آگاهی امام از علومی که خارج از حوزه احکام دینی است، لازم نیست.  
(طوسی، تمهید الاصول، ۸۱۳ و ۸۱۷)  
- امام مطالب خارج از حوزه دین را به افراد خبره و معتمد در هر رشته ارجاع می‌دهد. (ر.ک: همو، الاقتصاد الهادی الی الرشاد، ۱۹۳)  
- آگاهی امام از درون انسان‌ها ضرورتی ندارد. (ر.ک: همان‌ها)  
ایشان درباره زمان اشراف کلی امام به معلومات لازم، با توضیح بیشتری در سخن سید مرتضی می‌نویسد:

«و إنما يجب أن يكون الامام عالماً بما اسند اليه في حال كونه اماماً فأما قبل ذلك فلا يجب أن يكون عالماً ولا يلزم أن يكون اميرالمؤمنين عليه السلام عالماً بجميع الشرع في حياة النبي صلى الله عليه وآله او الحسن والحسين عليهما السلام عالمين بجميع ذلك في حياة ابيهما بل انما يؤخذ المؤهل للامامة العلم ممن قبله شيئاً بعد شيء ليتكامل عند آخر نفس من الامام المتقدم عليه بما اسند اليه.» (طوسی، تلخیص الشافی، ۱۹۲/)  
«امام در مسند امامت، باید در مسائلی که با شرح وظایف او همخوانی دارد، عالم باشد، اما بیش از آن ضروری نیست. چه لزومی دارد که امیرالمؤمنین عليه السلام در زمان حیات پیامبر خدا صلى الله عليه وآله، و امام حسن و امام حسین عليهما السلام با وجود پدرشان، از همه احکام دینی مطلع باشند؟ بلکه شایستگان به امر امامت، دانش لازم را از امام پیشین خود فرامی‌گیرند؛ به طوری که تا پایان عمر امام قبلی به حد کمال رسیده باشند.»

##### ۵. شیخ طبرسی - صاحب تفسیر مجمع البیان (م ۵۴۸ق):

«برخی از مفسران در تفسیر خود، شیعه را متهم می‌کنند بر اینکه آنان معتقدند امامان: علم غیب می‌دانند؛ در حالی که بنا به اعتقاد شیعه، کسی را می‌توان دارای صفت علم غیب دانست که به تمامی علوم به‌طور ذاتی آگاه باشد، نه اینکه از دیگری فرا گرفته باشد. اگر کسی معتقد شود که فرد دیگری در این صفت با خداوند همسان و شریک است، او خارج از دین اسلام است. اما

خبرهای غیبی فراوانی که شیعه و سنی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دیگر امامان نقل کرده‌اند، همگی اطلاعاتی است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان انتقال یافته، و پیامبر هم از خداوند متعال آموخته است.» (طبرسی، ۵ و ۶/۳۱۳)

«ما کسی از مسلمانان را نمی‌شناسیم که یکی از انسان‌ها را دارای صفت علم غیب بدانند؛ و هرکس در مخلوقی به این صفت باور داشته باشد، از دین جدا شده است؛ و شیعه امامیه از این عقیده مبراست.» (همان، ۴۰۳/)

### ۶. ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق):

«پیغمبر و امام، واجب است علوم دین و شریعت را بدانند، ولی لازم نیست که علم غیب داشته باشند. زیرا آن بدین معناست که آنان از قدیم شریک خداوند در همه معلومات هستند و علم آنان نامحدود است. آنچه واجب است، این است که آنان برای خودشان عالم باشند. همانا ثابت شده که علم آنان حادث است و علم تفصیلی، جز به یک معلوم تعلق نمی‌گیرد. اگر علم آنان نامحدود باشد، لازم می‌شود که معلومات بی‌پایان داشته باشند؛ در حالی که آن هم محال است، ولی جایز است که با تعلیم خداوند، از پاره‌ای کارهای پنهان و رویدادهای گذشته و آینده، آگاه باشند.» (شیخ مفید، اوائل المقالات، پاورقی ۳۸- از واعظ چرندابی)

\*\*\*

تا اینجا با گفتمان دیدگاه نخست درباره علم امام که از فحول و برجستگان تاریخ کلام و فقه، تفسیر شیعه بودند آشنا شدیم. پیروان این گروه هرچند گاه در صراحت گفتار، تعریف علم غیب، تبیین موضوع و تعیین مرزهای دانایی امام با هم تفاوت‌هایی داشتند که در صورت مجال مقاله، قابل تفکیک و تطبیق بیشتری بود، اما در مجموع، واقعیت این است که رویکرد کلامی این دانشمندان شیعه عبارت است از:





یک. علم امام اکتسابی است نه حضوری؛

دو. علم امام محدود به آن مقدار اطلاعاتی است که خداوند در اختیار آنان قرار داده است و همه علوم را شامل نمی‌شود.

دانشمندان قدیم ما همچون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی که پایه‌گذاران نظام فکری شیعه در عصر غیبت بوده‌اند و استخراج و تدوین و قالب‌بندی اعتقادات شیعی را از قرآن و حدیث نمایندگی کرده‌اند، به دنبال خود همفکرانی همچون کراجکی، شیخ طبرسی و ابن شهرآشوب را دارند که بر همان دیدگاه آنان پای فشرده و از آن دفاع کرده‌اند.

سید محمدحسین فضل‌الله - صاحب تفسیر «من و حی القرآن» - هم از صاحب‌نظران این دیدگاه و از مدافعان جدی آرای شیخ مفید و شیخ طوسی به‌شمار می‌رود که با توجه به موضوع مقاله که در ارتباط با دیدگاه‌های تفسیری ایشان در این باب است، در ادامه به صورت جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

### ب) باورمندان به علم گسترده و نامحدود امام

دیدگاه قبلی را با توجه به وجود کتاب‌های مدون کلامی، روایی و تفسیری در دوران آغاز غیبت، از آن زمان مورد بررسی قرار دادیم. در بررسی این دیدگاه، پیشینه‌ای از آن دوران قابل تحصیل نیست؛ مگر اینکه گاه در گزارش‌های علمی شیخ مفید می‌خوانیم که «نوبختیان» (ابواسحاق اسماعیل بن نوبختی) علم امام را نامحدود می‌دانستند. (ر.ک: شیخ مفید، اوائل المقالات، ۳۸/)

اما در مجموع، این دیدگاه نیز به‌ویژه در قرون اخیر، طرفداران جدی داشته و دارد:

#### ۱. مولی مهدی نراقی (م ۱۱۲۸ق):

«[امام دارای عقل بالفعل است] و عقل بالفعل آن است که صاحب آن به همه حقایق اشیاء بالفعل علم داشته باشد، به نحوی که گویا آنها را مشاهده می‌کند؛ و هیچ‌یک از آنها از ذهن او زائل نشوند؛ و این معنی برای آن حضرت [علی علیه السلام] ثابت بود.» (نراقی، ۱۳۷/)

ایشان در اثبات این مدعا ضمن آوردن روایاتی از اهل سنت و شیعه، به  
 فضیلت و اعلمیت حضرت علی علیه السلام در علم شرایع و احکام و ادیان (همان، ۱۳۵/)،  
 در فنون جنگی و اسلحه (همان، ۱۳۹/) و در مدیریت و کشورداری (همان) اشاره  
 کرده‌اند. اما واقعیت این است که دیدگاه قبلی منکر این فضایل نیست، بلکه بیش از  
 آن را نیز می‌گویند! تنها سخن در آن است که آنان اینها را علم غیب نمی‌دانند، بلکه  
 آموخته‌هایی می‌دانند از جانب الهام و آموزش پیامبر رحمت!

۲. سید عبدالحسین موسوی شیرازی لاری (م ۱۳۰۳ش - مدفون در جهرم):

او می‌نویسد:

«اعتقاد به علم امام هرچند از ضروریات دینی نیست، اما تحصیل و معرفت  
 تفصیلی آن برای خواص از اهل علم واجب است تا بدان باور قلبی داشته باشند.  
 اما برای عوام، اعتقاد قلبی و زبانی کفایت می‌کند.» (شهید قاضی طباطبایی در  
 مقدمه ترجمه کتاب «علم امام» از علامه مظفر، ۴۵-۴۷/)

«برگزیدگان الهی همواره از همه امور مربوط به حال، گذشته و آینده آگاه‌اند و  
 چیزی از رویدادهای جهان بر آنان پوشیده نمی‌ماند.» (دانشنامه امام علی،

۳/۳۵۷)

۳. محمد حسین مظفر (م ۱۳۸۱ق): کتابی مستقل و تا حدودی مفصل که

نخستین بار در علم امام نگارش یافته و از علم فعلی و مطلق در معصومان  
 جانبداری کرده است، مربوط به ایشان است که در سال ۱۳۸۵ق در نجف اشرف به  
 چاپ رسیده است. بنا به دیدگاه این اندیشه‌مند:

«امام علم حضوری به همه جزئیات حوادث - حتی قیامت - دارد. هر چیزی را که  
 خدا می‌داند، او هم می‌داند. تنها تفاوتی که علم خدا با علم امام دارد، در این  
 است که علم غیب در پروردگار ذاتی، و در ائمه عرضی است.» (مظفر، ۱۲۰/)

۴. سید محمد حسین طباطبایی (م ۱۳۶۰ش): علامه طباطبایی در رساله «علم

امام»، از دانش نامحدود در پیامبر و امام دفاع نموده و بیشتر با نگاه روایی آن را  
 پذیرفته است، ولی در تفسیر میزان، روال محتاطانه‌ای پیموده است که گاه چندان  
 با دیدگاه گروه نخست قابل تشخیص نیست. ایشان در رساله علم امام می‌نویسند:



«امام علیه السلام به حقایق جهان هستی در هرگونه شرایطی که وجود داشته باشند، به اذن خدا واقف است؛ اعم از آنها که تحت حس قرار دارند، و آنها که بیرون از دایره حس می‌باشند. مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.»  
(طباطبایی، رساله علم امام، / ۲۱۳)

و در تفسیر المیزان چنین نوشته است:

«پاره‌ای از مغیبات و از آن جمله مسئله قیامت هست که جز خدای سبحان، کسی یارای علم آن را ندارد. ... تنها علم به خود قیامت این طور نیست، بلکه علم به خصوصیات و اوصاف آن نیز همین طور است.

سبب حقیقی اختصاص علم غیب به خدای تعالی این است که غیر او هرچه باشد، وجودش محدود است؛ و ممکن نیست که از حدّش بیرون شده و به آنچه خارج از حدّ او و غایب از اوست آگاه شود، و معلوم است که هیچ موجودی، غیر محدود و غیر متناهی، محیط به تمام اشیاء نیست؛ مگر خدای تعالی. پس تنها او عالم به غیب است.

علم غیب آدمی را به تمامی خیر و شرّها واقف می‌سازد و عادتاً معقول نیست کسی که به همه خیر و شرّها اطلاع دارد، از اطلاعات خود استفاده نکند؛ و اگر کسی تمامی خیرات را به خود جلب نکرده و همه شرور را از خود دفع نمی‌کند، باید بفهمیم که قطعاً علم غیب نداشته است.» (طباطبایی، المیزان، / ۱۶/ ۲۹۴)

«رسولان در هر چیزی که تحقق یافتن رسالت‌شان مشروط بر آن باشد که نسبت به آن علم غیب داشته باشند، این علم را خواهند داشت.» (همان، / ۱۹/ ۲۲۶)

نگاهی به این دیدگاه‌های متفاوت از علامه طباطبایی، داوری درباره ایشان را مقداری دشوار می‌نماید. گاه او را موافق با گروه نخست - معتقد به علم محدود پیامبر و امام - می‌توان یافت و گاهی مدافع سرسخت گروه دوم - معتقد به علم نامحدود در پیامبر و امام - می‌توان دید. به نظر می‌رسد که ایشان آن‌گاه که با دید قرآنی و تفسیر قرآن به قرآن موضوع را نگریسته‌اند، علم محدود معصومان علیهم السلام را پذیرفته‌اند، و چون با دید روایی به موضوع پرداخته‌اند، به علم نامحدود آنان متوقف مانده‌اند.

۵. عبدالله جوادی آملی: اولیای الهی می‌توانند بر اثر درجات گوناگونی که دارند، هر کدام به بعضی از درجات غیب آگاهی پیدا کنند؛ ولی انسان کامل که ولی الله مطلق و مظهر اسم اعظم است، به همه مخازن غیبی آگاهی دارد. (جوادی آملی، ۱۵۹/۴)

به نظر آیت‌الله جوادی آملی، معصومان علیهم‌السلام به‌عنوان انسان‌های کامل و مظاهر اسمای الهی، محرم اسرار خداوندی بوده و چیزی در عالم کون از علم آنان پوشیده نیست.

این دیدگاه، باور بیشتر دانشمندانی است که به موضوع علم امام با گرایش فلسفی - عرفانی پرداخته‌اند.

### ج) تردیدکنندگان در علم محدود و علم نامحدود امام

با ستارگانی در آسمان علم و فقاقت روبرو هستیم که با اشاره‌ای کوتاه، همفکری خود را با امثال شیخ مفید و شیخ طوسی نشان می‌دهند، ولی از ادامه سخن باز مانده و آگاهی از حقیقت موضوع را به خود معصومان علیهم‌السلام حواله می‌دهند.

#### ۱. شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ق):

«اما در مورد گستره دانسته‌های امام و چگونگی آن، ... از روایات گوناگونی که وجود دارد، چیز مطمئنی به دست نمی‌آید؛ پس بهتر آن است که علم آن را به خود ایشان واگذاریم.» (انصاری، ۳۷۴/۱)

#### ۲. ابوالحسن مشکینی (م ۱۳۵۸ق = ۱۳۱۲ش): ایشان هم در کتاب «حاشیه بر

کفایة الاصول» بر همان دیدگاهی است که شیخ انصاری بر آن بوده است. (نک: خراسانی، ۳۷۴/۱)

#### ۳. شهید مطهری (۱۳۵۸ش): ایشان که می‌توان گفت در مسائل مذهبی روز،

چیزی را - هرچند به اجمال و گذرا - فروگذار نکرده است، اما به‌رغم ورود در مباحث امامت و حادثه عاشورا و غیره، از ورود به این بحث پرهیز نموده و با



سکوت تمام از کنار آن رد شده است. تنها مطلبی که از ایشان دیده می‌شود، عبارت زیر در کتاب حماسه حسینی است:

«امام، انسان مافوق است، نه مافوق انسان؛ و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود. اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ‌وجه سرمشق نبود. لهذا به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه اعجاز‌آمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده‌ایم.» (مطهری، ۲۹۲/۳)

### دیدگاه مفسر «من وحی القرآن» راجع به علم پیامبر و امام

پس از نگاهی به علم غیب در قرآن و روایات، و مروری به اندیشه‌های کلامی دانشمندان اسلامی در این باره، سیر کوتاهی خواهیم داشت در تفسیر «من وحی القرآن»، تا با اندیشه مرحوم فضل‌الله نیز در موضوع علم امام آشنا شویم.

تفسیر «من وحی القرآن» بر خلاف دیدگاهی که در قرون اخیر بر موضوع علم امام سایه افکنده، به دنبال احیای دیدگاهی است که اندیشه‌مندان همچون شیخ مفید و شیخ طوسی بر آن استوار بوده‌اند.

فضل‌الله دغدغه آن دارد که مبدا دیدگاه نوپیدا به غلو انجامیده (فضل‌الله، ۱۳۱/۶) و راه اصلاح و بازگشت را دشوار نماید. از این‌رو در تفسیر خود، آنجا که سخن به علم غیب می‌رسد، موضوع را با اجتهاد عقلی و قرآنی می‌شکافد تا ابهامی باقی نگذاشته باشد.

او غیب را همانند راغب اصفهانی، «هر چیز پوشیده از حواس و آگاهی انسانی» معنا می‌کند (همان، ۱۱۲/۹؛ ۳۴۳/۸) و مراد از علم به غیب را آگاهی از امور و قضایای آینده‌ای می‌داند که با هیچ وسایل و فناوری، جز وحی و اعلام خداوندی قابل کشف و درک نمی‌باشد؛ و آن اموری را که مثل ماجراهای تاریخی با وسایل خاصی قابل کشف بوده و در محدوده مسائل علمی قرار می‌گیرند، مشمول علم غیب نمی‌داند؛ هر چند که اصطلاحاً علم غیب گفته می‌شود. (همان)

## اعتقاد به علم امام

سید فضل‌الله در اعتقاد به چگونگی و میزان علم پیامبر و امام بر همان باوری است که دانشمندان آغازین عصر غیبت بر آن باور بوده‌اند. آنان اعتقاد به علم غیب در امام را از ضروریات دینی به شمار نیاورده و صفت علم غیب را جز خدا، سزاوار کس دیگری ندانسته‌اند. از این رو ایشان می‌گویند:

«چرا باید خود را با تلاش و زحمت وادار به ورود در بحثی نماییم که از ضروریات دینی نبوده و ارزش عقیدتی و عملی ندارد؛ و چه بسا که انسان را به عبادت غیر خدا و غلو افراطی گرفتار می‌نماید؟» (همان، ۱۳۲/۶؛ ۱۰/۳۰۳)

## پیامبران و عنصر بشری

سید فضل‌الله در تبیین موضوع علم پیامبران می‌افزاید:

«پیامبران موظف بودند سیمای واقعی و شخصیت نبوی خود را که خارج از طبیعت بشری نیست، به مردم بازگو نمایند تا مردم آنان را عناصر غیبی و مقدس دور از ذهن تصور نکنند و آنان را شخصیت‌های اسطوره‌ای که به خزائن الهی دسترسی داشته، و از اسرار درونی و سرنوشت آینده آنان باخبرند، به شمار نیاورند.» (همان، ۱۱۳/۹؛ ۳۴-۳۲/۶ و ۱۳۰-۱۲۸؛ ۱۰/۳۰۱-۳۰۲؛ ۵۶/۱۲)

پیامبر اسلام ﷺ در مقام گفتگو با مشرکان، صراحتاً به ناآشنایی خود از علم غیب خبر می‌دهد...؛ یعنی در بیان قرآنی به نفی علم غیب از پیامبر به صورت فعلی و تکوینی تأکید شده است نه و حیانی؛ زیرا خداوند آنان را از بعضی مسائل غیبی که روی داده یا خواهد داد و مورد نیاز آنان بوده، آگاهی داده است؛ چنان‌که در داستان حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ (آل عمران/۴۹) «و شما را از آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم...» و امثال آن، که در آیات قرآنی آمده است.

این شاید همان است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بدان اشاره فرمود، آن گاه که آن حضرت از اتفاقات آینده می‌گفت و کسی از او پرسید: آیا اینها علم غیب نیست؟ فرمود: «نه! بلکه اینها از صاحب علم گرفته شده است.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸)

این همان است که برخی از مفسران از آن به «علم غیب عرضی» تعبیر کرده‌اند.  
(فضل الله، ۱۱۵/۹)

«این برداشتی است که ما از سخن خداوند متعال در داستان حضرت نوح داریم، آنجا که مأمور می‌شود تا به قومش بگوید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ (انعام/۵۰). این آیات همانا بطلان نظریه ولایت تکوینی را می‌رساند که برخی از علما در مورد انبیا و امامان علیهم‌السلام مطرح کرده‌اند.» (همان، ۳۸/۵؛ ۳۴/۶)

صاحب تفسیر «من وحی القرآن» در خلال تفسیر خود، به آیات گوناگونی اشاره دارد که آگاهی پیامبران را در مواردی نفی می‌نماید؛ از جمله در موضوعات زیر:

۱- درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند متعال است که برای او چگونگی زنده کردن مرده‌ها را نشان بدهد؛ ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ...﴾ (بقره/۲۶۰).

۲- در داستان حضرت موسی علیه‌السلام که از ترس عواقب قتل یکی از فرعونیان، فرار را بر قرار در آن شهر ترجیح داد. و گفت: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾ (شعراء/۱۴) «آنان برگردن من خونی دارند، پس می‌ترسم مرا بکشند.»

۳- در ترس موسی از کار ساحران در مقام مبارزه با آنان، که خداوند فرمود: نترس که همانا تو برتر و پیروزی! ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ﴾ ﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ (طه/۶۷-۶۸).

۴- در بیان اخبار پیامبران گذشته به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ (آل عمران/۴۴).

۵- در بیان خصوصیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف/۱۸۸)؛ «بگو من مالک سود و زیانی بر خود نیستم، مگر آنچه خدا خواسته باشد، و اگر غیب می‌دانستم، سود فراوانی می‌اندوختم و هیچ زیانی به من نمی‌رسید. من تنها برای قومی که ایمان می‌آورند، بیم‌رسان و بشارت دهنده‌ام.» (فضل الله، ۳۱/۶-۳۳)

## علم پیامبر، اکتسابی و در حد نیاز رسالت

تفسیر «من وحی القرآن» در مقابل کسانی که به علم بالفعل و حضوری و یا تکوینی پیامبران قائل اند، در تفسیر آیه «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...» (آل عمران/ ۱۷۹) می نویسد:

«علم غیب ذاتاً مخصوص خداوند متعال است، و خداوند متعال چون اراده اش بر آن نبوده است که علوم غیبی را به طور راحت و آسان در دسترس بشر قرار دهد، لذا پیامبرانی را برمیگزیند تا مردم را از علوم غیبی به اندازه ای که با نیازها و مبانی رسالت ارتباط دارد آگاه نمایند.» (همان، ۴۰۷/)

در ادامه چنین می افزاید:

«... بل ربّما نفهم من الآيات القرآنية أنّ الله لم يمنحهم هذه المعرفة بشكل مطلق، بحيث تكون طبيعية ثانية فيهم بالإلهام الإلهي الذي يتحول فيهم إلى قوة المعرفة الغيبية تبعاً للإرادة أو الحاجات الذات، بل إن الله يطلعكم على بعض مفردات الغيب، و يعلمهم إياه من خلال حكمته التي تتحرك - من خلالها - مشيئة من خلال ما يعطى و يمنع، حتى أن الآية التي استدلت بها على علم الأنبياء بالغيب لا تدل على أكثر من ذلك بمعنى المعرفة التدريجية التابعة للحاجات الرسالية...» (همان، ۴۰۸/؛ ۱۱۵/۹)

«از آیات قرآنی درمی یابیم که خداوند ابزار شناخت این علم را به طور مطلق در اختیار پیامبران قرار نداده است، به گونه ای که طبیعت ثانوی آنان قرار گرفته و به الهام الهی، واجد قوه آگاهی به غیب باشند؛ و حسب خواست و نیاز، از آن بهره بگیرند. چنین نیست، بلکه خداوند آنان را به برخی اجزای غیب مطلع می کند و حسب حکمت و مصلحت خویش، گاهی از این اجزا به آنها می آموزد و گاهی می دهد و می گیرد. تا جایی که آیه مورد استناد قائلان به علم غیب پیامبران، بیش از این را نمی رساند که معرفت آنان تدریجی و به اندازه نیازهای مأموریتی بوده است.»

انسان به علم خداوند متعال، چه در عالم شهود و چه در عالم غیب نمی تواند





احاطه داشته باشد، مگر اینکه خدا بخواهد. حتی پیامبران هم چنین‌اند. آنان به‌طور ذاتی دارای علم غیب نیستند؛ آن گونه که خداوند در آفرینش آنان آن‌چنان توانایی قرار دهد که اسرار غیبی به‌طور مطلق برایشان قابل کشف باشد و به‌طور مستقل بر آن دست یابند. بلکه خداوند آنان را به اندازه‌ای که در امر رسالت بدان نیاز دارند بهره‌مند می‌نماید.» (همان، ۳۸/۵؛ ۱۱/۳۲۱-۳۲۳)

«اما این آگاهی پیامبران از برخی علوم غیبی نه چنان است که ملکه وجودی در شخصیت آنان به‌شمار آید، به‌طوری که هر وقت اراده دانستن آن را نمایند، بدانند؛ بلکه علمی است که از صاحب علم اخذ می‌کنند؛ و آن علوم محدود به مسائلی است که در چارچوب امر رسالت مورد نیاز است، نه اینکه به صورت بالفعل و حضوری، جزء خصوصیات ذاتی آنان قرار گرفته باشد.» (همان، ۲۳/۱۶۷-۱۶۹؛ ۳۳/۶)

و به‌طور کلی:

«إنَّ علم الغیب یتحرک فی شخصیة الرسول من خلال الدّور الّذی أوکله الله إلیه، فیمنحه الله منه بالمقدار الّذی تفرضه حاجة الرّسالة إلیه، و لیس إمتیازاً ذاتیاً له من موقع التّشرف فی الذات، لأنّ إصطفاء الله له و خلافته عنه الذّروة فی التّشرف بحسب طبیعته، بقطع النّظر عن الجزئیات المتّصلة به. و هذا ما یتستفاد من مجموع الآیات المتّصلة بذلک ...»

«علم غیب در شخصیت پیامبر در همان حد است که خداوند به او واگذار می‌کند و به اندازه رسالتش می‌دهد و امتیازی ذاتی برای او نیست؛ چون گزینش الهی و جانشین کردن پیامبر بنا به سرشت خویش و صرف نظر از فروع ملحق به آن، برای شرف رسالت کفایت می‌کند؛ و این چیزی است که از مجموع آیات مرتبط با این موضوع به دست می‌آید.»

روایات علم پیامبران و امامان

احادیث گوناگونی که در مورد علم پیامبران و امامان علیهم‌السلام در کتب روایی وارد شده است، محل تأمل و گفتگوی علمی است. (همان، ۳۳/)

تعارض اخبار رسیده در علم معصومان علیهم‌السلام و ضعف بسیاری از آنها، سید فضل‌الله را بر چشم‌پوشی از روایات واداشته و اعتماد به آنها را در مقابل صریح قرآنی جایز ندانسته است.

در دیدگاه ایشان، روایات، گاه شخصیت نبوی را تا آنجا با هاله‌ای از اسرار غیبی و توانایی‌های غیرعادی آراسته است که از صفات خداوندی قابل تشخیص نیست. و چه بسا که برخی این صفات را در امامان علیهم‌السلام و در اولیاء هم تسری داده‌اند (همان، ۳۰۲/۱۰):

«ما معتقدیم آنچه قرآن برای ما ترسیم می‌کند، صورت حقیقی مفاهیم و شخصیت‌های انسانی است که به تفصیل بیان داشته و روشن نموده است. حال اگر در آنجا مسائلی ناشناخته‌ای بوده که در چارچوب خط فکری و اعتقادی ما ضروری بوده است، قرآن حتماً آن را برای ما بیان می‌داشته است.» (همان، ۳۰۳/۱۰)

«از این‌رو، قرآن، ترازوی سنجش درستی و نادرستی روایات است، برای اینکه قرآن کتابی است که باطل را بر آن راهی نیست (فصلت/۴۲)؛ و هر حدیثی که با کتاب خدا موافقت ننماید، پس آن زخرف است و باطل. (کلینی، ۶۹/۱)

ما نیاز به انگیزش فکری در این زمینه داریم، اما به آگاهی و اعتقاد در شخصیت تفصیلی پیامبر و امام که فایده چندان در آن وجود ندارد، مکلف نیستیم. برای اینکه چنین موضوعاتی به آشفته‌گی فکری می‌کشاند؛ و چه بسا ما را به برخی انحرافات، اختلافات و مجادلاتی هدایت می‌کند که ضرورتی در آن نیست.» (فضل‌الله، ۳۰۳/۱۰)

#### محدودیت علم پیامبران

صاحب تفسیر «من وحی القرآن» چنان‌که در موضوع اکتسابی بودن علم پیامبران آشنا شدیم، معتقد به محدودیت آگاهی انبیا در حوزه رسالتی بوده و بیش از آن را از قرآن و روایات، قابل درک نمی‌داند. از این‌رو چنین می‌نویسد: «بدیهی است که علم خداوند سبحان را کرانه‌ای ناپیداست و بی‌متها، و کسی از مخلوقات عالم را



یارای درک و احاطه بر آن نیست؛ زیرا آدمی را جز اندک علمی ارزانی نداشته است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء/۸۵).

انسان از واقعیت علم به قدر توانایی که از جهت اسباب و متعلقات دارد، چیزی را همانند تصویر آن درک می‌کند، نه حقیقت آن را؛ زیرا درک حقیقت علم زمانی میسر است که انسان به ارتباط تمام پدیده‌های درونی و بیرونی آن و آفریننده آن که خداوند متعال باشد، احاطه داشته باشد؛ در حالی که این کار خارج از ظرفیت و طاقت محدود انسانی است. (طباطبایی، ۲۰۰/۶؛ فضل‌الله، ۳۸۲/۸؛ ۷۹/۱۹)

از این رو، حقیقت علم [که همان غیب است]، جز در نزد خداوند متعال پیدا نمی‌شود (طباطبایی، ۲۱۰/۶؛ فضل‌الله، ۱۶۷/۲۳). پیامبران هم به لحاظ طبیعت بشری، امکان دسترسی به آن را ندارند، مگر آن مقداری که خداوند در اختیار آنان قرار می‌دهد (فضل‌الله، ۳۸۵/۸؛ ۱۳۸/۹). بنابراین نمی‌دانند، مگر آنچه را خدا به آنان تعلیم می‌دهد، و از غیب سخن نمی‌گویند، مگر آن کسی را که به پیامبری پسندیده و برگزیده است: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ... ﴿جن/۲۷-۲۶﴾.

پس دانسته‌های غیبی آنان از طرف صاحب علمی است که به صورت محدود در اختیارشان قرار داده است. (همان، ۱۶۷/۲۳)

تفسیر «من وحی القرآن» علاوه بر مستندات قرآنی و اجتهادی که بر محدودیت علم غیب در پیامبران و اکتسابی بودن آن می‌آورد، به سخن صاحب تفسیر «مجمع البیان» هم استناد دارد که می‌گوید: «برخی از مفسران، شیعه را متهم می‌کنند بر اینکه آنان معتقدند امامان علیهم‌السلام علم غیب می‌دانند، در حالی که بنا به اعتقاد شیعه، کسی را می‌توان دارای صفت علم غیب دانست که به تمامی علوم به‌طور ذاتی آگاه باشد؛ نه اینکه از دیگری فراگرفته باشد... ما کسی از مسلمانان را نمی‌شناسیم که یکی از انسان‌ها را دارای صفت علم غیب بداند؛ و هر کس در مخلوقی به این صفت باور داشته باشد، از دین جدا شده است؛ و شیعه امامیه از این عقیده مبراست (طبرسی، ۳۲۶/۳).» (فضل‌الله، ۳۸۳/۸)

## نتیجه گیری

دیدگاه‌های مرحوم فضل‌الله در علم پیامبر و امام هرچند غریب می‌نماید، ولی دیدگاه منحصر به فردی نیست، بلکه دانشمندان نخستین عصر غیبت نیز بر آن مشرب بوده‌اند. آنچه دیدگاه ایشان را از همفکران امروز و گاه دیروز خود متمایز می‌دارد، جسارت علمی و صراحت گفتاری اوست که امروزه کیمیایی بیش نیست. او معتقد است که در علم پیامبر و امام، روایاتی در مآخذ اسلامی وجود دارد که اغلب آنها یا ضعیف‌اند، یا خبر واحد؛ که در مغایرت با قرآن، مورد اعتماد نخواهند بود. برخی از نویسندگان را قرائت علم حضوری امام از آنجا رخ نموده است که به جای عرضه روایات به قرآن، قرآن را به روایات عرضه کرده‌اند در نتیجه از افراط و مبالغه سر درآورده‌اند. (همان، ۳۰۳/۱۰)

پیام قرآن در این زمینه که با روایات زیادی هم تأیید می‌شود، این است که:

۱- علم حضوری و لامتناهی مخصوص ذات لایتناهی بوده و جز او کسی را گنجایش چنین علمی نمی‌باشد. (همان، ۴۰۷/۶)

۲- اعتقاد تفصیلی به علم امام از ضروریات دینی نیست و به جدل و انحراف می‌کشاند. (همان، ۳۰۳/۱۰)

۳- خداوند متعال علم همه اشیاء را در اختیار پیامبر و امام قرار نداده است، به طوری که طبیعت ثانوی آنان قلمداد شود. (همان، ۴۰۸/۶)

۴- پیامبر و امام علم غیب نمی‌دانند، مگر آن مقدار مورد نیازی که خداوند تعلیم می‌دهد. (همان، ۴۰۹/۶؛ ۳۸۵/۸)

۵- علم پیامبر و امام هم مثل سایر افراد بشر اکتسابی است، با این تفاوت که آنان را در دایره وسیع و فراگیر شرع، جز وحی، آموزگاری متصور نمی‌باشد. (همان، ۱۱۵/۹)



## پی‌نوشت‌ها

۱- علم حضوری آن است که معلوم خود در نزد عالم حاضر باشد (نه صورتش). در این قسم از علم، میانجی و واسطه‌ای بین عالم و معلوم نیست؛ مانند علم مستقیم و احاطه کامل خداوند به موجودات و پدیده‌های هستی و آگاهی انسان از حالات خود (خودآگاهی).

۲- علم لدنی: علمی که در ذات شخص آفریده شده و او از کسی فرا نگرفته است.

۳- علم حصولی: اگر واسطه‌ای بین عالم و معلوم وجود داشته باشد که آگاهی به وسیله آن حاصل شود، آن را علم حصولی می‌گویند و اگر چنین واسطه‌ای موجود نباشد، آن را علم حضوری می‌نامند. در علم حصولی، مفهوم یا صورت معلوم در نزد عالم حاضر است، اما در علم حضوری، وجود خود معلوم در نزد عالم حضور دارد؛ مانند علم انسان به خودش.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. امینی، ابراهیم؛ بررسی مسائل کلی امامت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۴. امینی، عبدالحسین؛ الغدير، ترجمه: زین العابدین قربانی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۶۰ش.
۵. انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول، چاپ چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی دینی، ۱۳۸۵ش.
۶. تیممی آمدی، عبدالواحد؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق: مصطفی درایتی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ش.
۷. تهرانی، آقا بزرگ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۸. جعفری، محمد تقی؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۹. جمعی از نویسندگان؛ هزاره شیخ طوسی، تهیه و تنظیم: علی دوانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ش.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ اثبات الهداة، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.
۱۲. خراسانی، محمد کاظم؛ حاشیه ابوالحسن مشکینی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، بی تا.
۱۳. دامغانی، حسین بن محمد؛ الوجوه و النظائر فی القرآن، تصحیح: علی اکبر بهروز، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۶ش.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشلی، قم، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۲ق.
۱۵. سبحانی، جعفر؛ منشور جاوید، قم، دار القرآن الکریم، ۱۳۶۹ش.

۱۶. صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین؛ المیزان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۱۸. ....؛ معنویت تشیع (به ضمیمه‌ی ۲۲ مقاله دیگر)، بی‌جا، انتشارات تشیع، ۱۳۵۴ش.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان، تصحیح و تعلیق: سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل‌الله یزدی طباطبائی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۸ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۱. ....؛ تلخیص الشافی، چاپ دوم، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۳ق.
۲۲. علم الهدی، سید مرتضی؛ الشافی فی الإمامة، چاپ دوم، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۴۱۰ق.
۲۳. ....؛ تنزیه الانبیاء، ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
۲۴. فضل‌الله، سید محمد حسین؛ من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت، دار الملائک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
۲۵. کاشف الغطاء، محمد حسین؛ آیین ما، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، تبریز، سعدی، ۱۳۴۷ش.
۲۶. کراجکی، ابوالفتح؛ کنز الفوائد، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ترجمه: سید جواد مصطفوی، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۴۸ش.
۲۸. المتقی الهندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۲۹. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی‌تا.

۳۰. مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، تهران، صدرا، ۱۳۷۸ش.
۳۱. مظفر، محمد حسین و طباطبایی، سید محمد حسین؛ پژوهشی در باب علم امام، ترجمه و تعلیق: علی شیروانی، قم، دار الفکر، ۱۳۸۵ش.
۳۲. مظفر، محمد حسین؛ علم امام، ترجمه: محمد آصفی، تبریز، بی نا، ۱۳۴۹ش.
۳۳. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۳م.
۳۴. مفید، محمد بن نعمان؛ الفصول المختاره، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، بی نا، ۱۴۱۳ق.
۳۵. ....؛ اوائل المقالات، تصحیح: عباسقلی واعظ چرندابی، تبریز، کتابفروشی حقیقت، ۱۳۳۰ش.
۳۶. ....؛ الارشاد، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۴۶ش.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
۳۸. نجفی لاری، عبدالحسین؛ المعارف السلمانیه فی کیفیت علم الامام و کمیته، تحقیق: محمد جمیل حمود، بیروت، مرکز جواهر، ۱۴۱۴ق.
۳۹. نراقی، مولی مهدی؛ انیس الموحدین، تصحیح و تعلیق: سید محمد علی قاضی طباطبایی، تبریز، بی نا، ۱۳۵۲ش.